

## شرط تحقق پایداری آموزش عمومی است

من معتقدم نوعی سوء برداشت درباره مفهوم پایداری به وجود آمده است. توجه به محیط زیست قدمت زیادی دارد. اما کافی نبودن توجه به محیط زیست موجب به وجود آمدن واژه پایداری شده است.

گفت وگو با سیدحسین بحرینی: شرط تحقق پایداری آموزش عمومی است

زهرة دودانگه

من معتقدم نوعی سوء برداشت درباره مفهوم پایداری به وجود آمده است. توجه به محیط زیست قدمت زیادی دارد. اما کافی نبودن توجه به محیط زیست موجب به وجود آمدن واژه پایداری شده است. پایداری واژه جامعی است و ابعاد اجتماعی، اقتصادی و ... را در برمی گیرد. در واقع مفهوم پایداری نمی خواهد صرفاً روی بعد اقتصادی، اجتماعی و یا محیط زیستی تمرکز کند.

به نظر شما اعطای صفت پایدار به فرآیند بازآفرینی شهری، نیازمند توجه به چه مولفه ها و موضوعاتی است؟

من معتقدم نوعی سوء برداشت درباره مفهوم پایداری به وجود آمده است. توجه به محیط زیست قدمت زیادی دارد. اما کافی نبودن توجه به محیط زیست موجب به وجود آمدن واژه پایداری شده است. پایداری واژه جامعی است و ابعاد اجتماعی، اقتصادی و ... را در برمی گیرد. در واقع مفهوم پایداری نمی خواهد صرفاً روی بعد اقتصادی، اجتماعی و یا محیط زیستی تمرکز کند.

مشکل اصلی شیوه کلاسیک توسعه نیز تک بعدی نگاه کردن بود. برای مثال، فرایند توسعه تنها شاخص درآمد سرانه را معیار قرار می داد و به این نمی پرداخت که مسایل اجتماعی و ... جامعه چه ماهیتی دارند. اما توسعه پایدار نگاه متعادل تر و جامع تری دارد. بر همین اساس بازآفرینی شهری هم می تواند پایدار باشد. اگر فرایند بازآفرینی شهری به طریقی اتفاق افتد که ابعاد مختلف پایداری (اقتصادی، اجتماعی، زیست محیطی و ...) را دربرگیرد، صفت پایدار می تواند به آن اطلاق شود. آن چیزی که اهمیت دارد این است که انسان و نیازهایش در مرکز برنامه های بازآفرینی قرار گیرند. برای مثال پرداختن به زیبایی و ظاهر کالبد شهر نمی تواند بدون توجه به نیازهای ساکنان صورت گیرد. پایه ای ترین مولفه های پایداری در نسبت با نیازهای اساسی انسان مطرح می شود؛ نیازهایی که بین همه موجودات یعنی انسان و حیوان و گیاه مشترک است و بازآفرینی پایدار می بایست پاسخگوی این نیازها باشد. در میان این نیازهای اساسی اولین مؤلفه هوا است، زیرا همه موجودات لحظه به لحظه از آن استفاده می کنند؛ هوا می تواند هم مدد حیات باشد و هم کشنده موجودات زنده. ایمنی و امنیت، رفاه و بهداشت، مسکن، اشتغال و ... در مراتب بعدی نیازهای پایه قرار می گیرد. در این میان وجوه زیبایی شناسی محیط در آخرین رده نیازها جای می گیرند.

نکته مهم دیگری که باید بر آن تاکید کنم این است پایداری یک برنامه بازآفرینی شهری تنها با تکیه بر اقدامات خرد مقیاس می تواند محقق شود. پایداری اگر بخواهد در کل کره زمین اتفاق بیافتد، باید از هر فرد، هر واحد مسکونی، هر کوچه و هر محله آغاز شود. طبق دستور کار 21 هرچقدر مقیاس اقدامات خردتر شود، تحقق پذیری آن بیشتر و تأثیرگذاری آن بر سطح کلان عمیق تر خواهد بود. اقداماتی که از بالا تحمیل می شود نه تنها نیازی را مرتفع نمی سازد، بلکه ممکن است به نتیجه معکوس ختم شود. به بیان دیگر پایداری باید با وجود افراد عجیب شود و به طرز تفکر و شیوه رفتاری خاص در آن ها بدل گردد. این اتفاق سبب پیدایش فرهنگ فردی و خانوادگی خاصی خواهد شد که نسبت به مساله پایداری حساس است.

و نکته آخر بحث فرایندی بودن پایداری است. پایداری یک حرکت است، محله پایدار، به عنوان محله ای که به وضعیت نهایی پایداری رسیده است، واژه بی معنایی است. حتی اگر از رشد منفی کمی کاسته شود، برای مثال اگر رشد آلودگی هوا از 5 درصد به 4 درصد برسد، حرکتی به سوی پایداری صورت گرفته است. همانطور اگر از وضعیت صفر (نقطه عطف) به سمت مثبت برسیم حرکت به سوی پایداری رخ داده است.

به طور کلی به نظر من در بازآفرینی بافت های فرسوده می توان اقداماتی در راستای پایداری انجام داد. اما این هدف زمانی تحقق می یابد که مردم در این اقدامات مشارکت داشته باشند و چنین امری نیازمند آن است که همراه با اقدامات کالبدی به مردم آموزش بدهیم که چطور در این کالبد زندگی و رفتار کنند. این اگرچه کار دشواری است، ولی از دیدگاه من ممکن و میسر است. درست اینجاست که خلاقیت طراح می تواند راهگشا باشد. از دیدگاه من اگر در طراحی و برنامه ریزی صرفاً بر رفتارهای موجود مردم تکیه داشته باشیم، نمی توانیم تغییری ایجاد کنیم؛ در صورتی که اگر بتوانیم در طول زمان حتی به میزان اندک رفتارهای مردم را ارتقا دهیم به تغییر دست پیدا کرده ایم و این نیازمند خلاقیت است. خلاقیت به این معنا که طرح ها نه کاملاً از رفتارهای موجود مردم تبعیت کنند و نه متکی بر جبرگرایی کالبدی باشند. در این باره نیاز به آن داریم که دولت به صورت مستقیم وارد فرایند ساخت و ساز نشود و تنها به بستر سازی اکتفا کند. شاید اشاره به تجربه هارلم در آمریکا در این باره جالب باشد، محله ای که به صورت گنوی سیاه پوستان در آمده بود و جرم در آن بسیار بالا بود. دولت در این محله وارد نشد، تنها اتفاقی که افتاد این بود تعدادی هنرمند در این محله ساکن شدند و در نتیجه محله به یکی از پررونق ترین محلات تبدیل شود.

برخی معتقدند در بازآفرینی یک بافت تاریخی، حفظ ارزشهای کالبدی و تاریخی سبب می شود ناگزیر مولفه های پایه پایداری چون برآورده ساختن نیازهای اساسی تحت الشعاع قرار گیرند. آیا شما با این نظر موافق هستید؟

خیر، اگر منابع محدودی برای بازآفرینی یک منطقه داریم این منابع باید ابتدا صرف آن شود که آلودگی هوا، خطر زلزله و ... یا کاهش یابد. اما این امر با اینکه بناهای باارزش را نگهداری و احیا کنیم مغایرتی ندارد. بعضی اوقات تصور ما بر این است که این اهداف مقابل هم هستند. اما واقعیت این نیست. هنر طرح و برنامه ریز شهری آن است که بتواند با توجه به اولویت ها و نیازهای اساسی، به میراث فرهنگی و تاریخی و غیر قابل تجدید هم بپردازد. برای مثال در محله عودلاجان آلودگی زیست محیطی، معضلات اجتماعی و موانع اقتصادی وجود دارد. در مقیاس کوچکی چون عودلاجان نمی توان مساله حاد آلودگی هوا یا حتی مسایل اقتصادی و اجتماعی آن را حل کرد. زیرا این محله پیوند نیرومندی با کل شهر دارد و از این رو رفع این موانع تا حد زیادی به اقدامات و طرح های بالادست مربوط می شود. اما با این حال از نظر من باید بتوان پایداری را در عین ناپایداری به وجود آورد. ما نمی توانیم عوامل خارجی و کلان را تحت کنترل در آوریم. اما باید تلاش کنیم در همان مقیاس خرد، تا جایی که امکان دارد، عوامل مخرب پایداری را کنترل کنیم. بر خلاف دیدگاه های کلاسیک، امروز این بحث وجود دارد که تا حد امکان باید سیستم یک مکان را بسته در نظر بگیریم، به این معنا که یک مکان بتواند نیازهای خودش را رفع کند و به بیرون از خود وابسته نباشد. برای مثال اقداماتی چون بازیافت و تفکیک زباله از این رویکرد پیروی می کند.

از نظر شما روند کنونی بهسازی و نوسازی محلات شهری در کشور، از منظر پایداری، در چه وضعیتی قرار دارد؟

از دیدگاه من کلید هرگونه تغییر در ارتباط با ارتقای کیفیت محیط ارتقای آگاهی عمومی و آموزش است. امروزه از واژه پایداری استفاده شعاری می شود. در حالی که آگاهی درباره مفهوم پایداری و اهمیت آن بسیار کم است. چنین واقعیتی سبب می شود که برای مثال با وجود اطلاع از خطرات آلودگی هوا همچنان از ماشین شخصی مان استفاده کنیم، زباله آتش بزیم و ...

جامعه ما با یک جامعه مدنی فاصله زیادی دارد و شما می توانید این امر را در رفتارهای روزمره مردم مشاهده کنید. اگر در اقداماتی که برای پایداری انجام می شود آموزش و ارتباط با مردم نهفته نباشد بی فایده است. از همین رو است که مردم نسبت به اقدامات دولت و شهرداری بی اعتماد هستند و این از فاصله با مردم ناشی می شود.

نکته دیگری که باید اضافه کنم این است که از آنجایی که ما نمی توانیم با علت برخورد کنیم، سعی می کنیم به معلول بپردازیم. در زبان انگلیسی برای این رویکرد از اصطلاح end of the pipe solution استفاده می شود. به این معنا که در لوله ای که آب با فشار زیاد حرکت می کند نمی توانیم در میانه لوله مانع جریان آب شویم، اما با گذاشتن یک مانع ساده در ابتدای لوله به سادگی می توان جریان را قطع کرد. در واقع هرچقدر با معلول برخورد کنیم، باز هم به وجود می آید. مثل برخوردی که در کشور ما با مساله مسکن می شود؛ وقتی به علت نپردازی حتی با ساخت میلیون ها مسکن نمی توان معضل مسکن را حل کرد. مساله بافت های فرسوده نیز معلول اتفاقات دیگری است که در شهرها اتفاق افتاده است. برای مثال به اقدامات شهرداری چون ساخت هایپر مارکت ها توجه کنید. ساختن این مراکز اقدامی ضد شهری و در راستای تقویت توسعه منطقه ای است. در واقع ما در سطح منطقه ای تمرکز زایی و در سطح شهر تمرکز زدایی را دنبال کرده ایم. از این روست که پیرامون شهر ساخت و ساز صورت می گیرد و مرکز شهر فرسوده و متروک می شود. در گذشته بافت به صورت ارگانیک خود را می ساخت و گسترش افقی کم بود؛ اما گویا این گسترش شهری در پی انقلاب صنعتی و مدرنیسم اجتناب ناپذیر شده و امروز نیز چاره ای برای آن اندیشیده نمی شود. من به شخصه نظیر این خالی شدن بافت قدیمی شهری و حرکت خانواده ها به پیرامون شهر را، در تجربه ای که 15 سال پیش در کاشان داشتم، به خوبی از نزدیک مشاهده کردم. برای مثال در میان ساکنان بافت مرکزی کاشان خانواده ای بود که دختر آن ها به دلیل پایین بودن شأن اجتماعی محله و به خطر افتادن موقعیت ازدواجش، زن خانواده به دلیل آلوده شدن حیاط از خاک و کاهگل و نیاز مداوم به نظافت و مرد خانواده به دلیل کمبود زیرساخت و عدم امکان استفاده از اتومبیل خواهان ترک بخش مرکزی شهر به بخش های جدید کاشان بودند. این روند تا کنون گسترش یافته و افراد زیادی در حال ترک بافت های مرکزی شهر هستند.

در این میان امری که باید مورد تاکید قرار گیرد و در بسیاری جوامع دیگر رایج است، توافق میان دولت و برنامه ریزان از یک سو و مردم از سوی دیگر است. اما در جامعه ما این هماهنگی و توافق به هیچ روی وجود ندارد. بسیاری از بافت های تاریخی به هیچ روی برای مردم اهمیت ندارند. این هماهنگی از نظر من با آموزش امکان پذیر است و هدف از این آموزش باید بالا بردن حساسیت مردم نسبت به محیط زندگی شان باشد. این در حالی است که در فرایند بهسازی و نوسازی تنها پرداختن به ظاهر امور برای ما مهم است؛ به همین دلیل است که در عودلاجان با این سطح از بزه اجتماعی، به دلیل ساده تعریف کردن مساله، تنها به ساختن یک پارک اکتفا می شود. این نوعی از جبرگرایی کالبدی است و ناشی از این پنداشت است که ساختن یک پارک رفتارهای اجتماعی را اصلاح و هدایت می کند. این به معنای اشتباه تعریف کردن صورت مساله است؛ در صورتی که تعریف درست صورت مساله نیمی از راهی است که باید طی کنیم. از این رو می خواهم تاکید کنم که شهرسازی بسیار مهم و ضروری است، اما باید توجه داشت که شهرسازی هدفمند و موفق بسیار مشکل است.

اگر بخواهیم به بهسازی و نوسازی سکونتگاه های غیررسمی حاشیه شهرها و روستاهای ادغام شده در شهر بپردازیم، از دیدگاه شما رویه اقدام در این بافتها، از منظر آثار زیست محیطی، با چه آسیب هایی روبه روست؟

شهرهای بزرگ هم چنان که گسترش می یابند، هرچه در پیرامون است، من جمله زمین های کشاورزی را می بلعند؛ در این زمینه بهتر است برای فهم بهتر واژه پایداری از ناپایداری صحبت کنیم. در این باره باید پرسید چرا باید این حجم از جمعیت به شهرها بیایند و روستاها خالی از جمعیت شوند. پاسخ این سوال این است که کشور ما هنوز تفکر توسعه به معنای کلاسیک آن دنبال می شود و از این رو در راستای تشدید ناپایداری عمل می کنیم. سوال دیگر این است که درباره این روستاهای در معرض شهری شدن چه باید کرد. البته باید توجه داشت که این روستاها حتی پس از الحاق به شهر، به سکونتگاهی شهری تبدیل نمی شوند و ماهیت روستایی خود را هم از دست داده اند. من در یکی از مقالات خود عنوان "دهکده شهری" را به آن ها اطلاق کرده ام و به این پرداخته ام که پیش از رخ دادن این الحاق، باید به صورت آگاهانه برای این روستاها برنامه ریزی کرد و امکانات لازم را برای آن ها در نظر گرفت. اگر بخواهیم به نمونه ای پیرامون تهران اشاره کنیم می توانیم اسلامشهر را مثال بزیم. در این شهر این اتفاق نیافتاده و اسلامشهر به صورت خودبخودی

به تهران ملحق شد، از این رو شاهد معضلات اجتماعی و اقتصادی زیادی در اسلامشهر هستیم و این سکونتگاه به خوابگاه و باری اضافی برای تهران تبدیل شده است.

در پایان متشکر میشویم نظر خود را درباره ارزیابی تأثیرات زیست محیطی قبل و حین و بعد از یک اقدام کالبدی بازآفرینی شهری بفرمایید. از دیدگاه شما این ارزیابی طی چه سازوکاری باید صورت پذیرد؟

تعریف کردن شاخص به معنای آن است که می توان هر پدیده ای را مورد سنجش قرار داد. از نظر من در اقدامات پایداری، باید در هر مرحله، آثار اقدامات مورد ارزیابی قرار گیرد. برای مثال محوری را در نظر بگیرید که یک سوی آن حرکت به سوی پایداری باشد و سوی دیگر آن حرکت به سوی ناپایداری است. اولین گام این است که جایگاه خود را میان دو سر بازه مشخص کنیم. در ارتباط با هر مساله ای، برای مثال آلودگی هوا و حتی مولفه های آلودگی هوا مانند غلظت آرسنیک در هوا، نیاز به رسم این محور وجود دارد. بر این اساس باید پی ببریم که امسال نسبت به سال دیگر چگونه روی این محور حرکت کرده ایم. اگر حرکتمان به سوی ناپایداری باشد، در گام اول باید بتوانیم حرکت را ثابت کنیم و در مراحل بعدی این حرکت را به سوی پایداری تغییر دهیم. این کار در شهر سیاتل انجام شده است و به نظر من در تهران هم می تواند انجام شود. زمانی که آقای کرباسچی شهردار تهران بودند، ما به تدوین این شاخص های پایداری پرداختیم و به 1000 شاخص دست پیدا کردیم. طیف این شاخص ها از مولفه های بسیار کمی تا کیفی متغیر است و ما برای مولفه های کیفی نیز سنجه هایی تعیین کردیم. مهم آن نیست که اکنون کجا هستیم، بلکه حرکتمان در طی یک یا دو سال آینده است که از اهمیت برخوردار است. زیرا همان طور که اشاره کردم پایداری یک فرایند است نه یک وضعیت ثابت. به همین دلیل است که کشورهای اسکاندیناوی نیز، که در بهترین وضعیت از نظر پایداری قرار دارند، طرح پایداری دارند.

بحث بعدی تهیه EIA است. به نظر من باید برای طرح های بهسازی و نوسازی تهیه EIA قانونی و اجباری شود. در ابتدا EIA به موضوعات محیط زیستی محدود بود اما به تدریج ابعاد اقتصادی و اجتماعی نیز در آن گنجانده شد. در کشورهایی چون امریکا بودجه جداگانه ای برای EIA در نظر گرفته می شود. برای مثال پروژه نواب را در نظر بگیرید؛ چنین پروژه هایی در تغییر اقلیم، وضعیت خاک، آبهای زیرزمینی و همچنین الگوهای آلودگی، الگوهای رفتاری و ... تاثیر زیادی گذاشته است. این آثار باید مورد توجه و ارزیابی قرار گیرد. جالب است در این جا به تجربه خود درباره پروژه ای اشاره کنم که در دهه 1980 میلادی در جوار رودخانه کلمبیا و در منطقه ای میان اوریگان و واشنگتن اجرا شود و هدفش تبدیل منطقه بکر به منطقه ای تفریحی توریستی بود. در آخرین جلسه ارائه که قرار بر تصویب پروژه بود، دو نفر از یک NGO از سوی شرق آمریکا حضور یافتند و به پروژه اعتراض کردند. دلیل اعتراض آن ها از میان رفتن کرم هایی در گل و لای رودخانه بود که غذای گروهی از پرندگان بومی آن منطقه محسوب می شدند. تنها همین مساله باعث شد که پروژه تصویب نشود. این در حالی است که برای پروژه های کشور ما یا EIA تهیه نمی&#171;شود یا اگر تهیه شود به صورت عمومی منتشر نمی شود و در دسترس قرار نمی گیرد. در پایان باید تاکید کنم که ارزیابی پیش از اجرا، حین اجرا و پس از اجرا در هر طرح و برنامه ای امری ضروری است.

این گفت و گو پیش تر در دفتر دوم ویژه نامه های رویداد جستار کیفیت در تجربه های بازآفرینی شهری منتشر شده است.

این مطلب در چارچوب همکاری میان انسان شناسی و فرهنگ و مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری ایران منتشر می شود.

<http://www.anthropology.ir/article/27175>